

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

اگر مستحضر باشید، در شرح مسئله ۲۲ و بررسی شرایط مرجع تقلید به شرط دهم رسیدیم که مربوط به عدم تولد از زنا و طاهرالمولد بودن مجتهد است. قاعداً ولد شبهه نیز به طاهرالمولد ملحق می‌شود. ممکن است این نکته را فراموش کرده باشیم بیان کنیم، اما همچنان از بحث اصلی دور نشده‌ایم که منظور عمدتاً تولد از زنا است. آنچه ما به عنوان مانع می‌بینیم، اشتها به تولد از زنا است. اگر فردی در جامعه شناخته شده باشد و این مسئله آشکار شده باشد، موضوع فرق می‌کند؛ اما اگر این اشتها به تولد از زنا وجود نداشته باشد و خود شخص تنها از آن اطلاع داشته باشد، این مسئله مانعیت ندارد. لذا مثلاً اگر شخصی همسرش از وضعیت تولدش بی‌اطلاع باشد و درخواست کند که نماز جماعت بخوانند، طبق مبنای ما اشکالی ندارد، زیرا اشتها به تولد از زنا ندارد.

بنابراین، نه احتیاط را توصیه می‌کنیم که برخی گفته‌اند، و نه کل مسئله را رد می‌کنیم، چنان‌که بعضی دیگر رد کرده‌اند. ما این تفصیل را در این مسئله ارائه می‌دهیم و همین را نیز در باب قضاء مطرح می‌کنیم. در باب شهادت، از ادله بیشتر استفاده می‌شود که وثوق کافی است. حتی اگر اشتها به زنا وجود داشته باشد، اگر وثوق داشته باشد، از روایات برمی‌آید. در باب جماعت هم صبر کنید تا ان شاء الله به آن موضوع برسیم.

پرسش: پرسیدند که آیا دلیلی که شما آوردید، استحسان نیست؟ چرا از برائت یا استصحاب عدم بهره نمی‌گیرید؟

پاسخ: این موضوع را توضیح دادیم که اگر اشتها به تولد از زنا وجود داشته باشد، شارع مقدس اجازه نمی‌دهد. چون این موضوع به نوعی خفیف شمردن گناه زناست. شرع مقدس می‌خواهد نسبت به زنا، رفتار سلبی و جدی خود را نشان دهد. اگر گفته شود که ولد زنا می‌تواند قاضی، مجتهد یا امام جماعت شود و بالاترین مقام‌ها را کسب کند، به مرور زمان این موجب سبک شمردن پلیدی گناه زنا می‌شود. شارع حکیم چنین کاری نمی‌کند که گناه زنا را ساده و بی‌اهمیت جلوه دهد. باید بگویم استحسانی که اهل سنت به آن معتقدند، اصلاً این نیست. در کتاب فقه و مصلحت می‌توانید ببینید که آنها وقتی از استحسان سخن می‌گویند، منظورشان چیست. در واقع، این دلیل عقلی است؛ یعنی عقل عملی که جزو ادله چهارگانه محسوب می‌شود. در اینجا نه روایت داریم و نه آیه. به گفته آقای خویی، اتصالات ادله اقتضا می‌کند که متولد از زنا بتواند مرجع یا قاضی شود، بنابراین دلیل لفظی نداریم. اما این دلیل عقلی را داریم و معتقدیم که این دلیل می‌تواند اثبات منع کند. اگر این دلیل اثبات منع نکند و ما در حالت شک باقی بمانیم، اصل در این موارد عدم ولایت و عدم سببیت است. ما در چنین مواردی بین تعیین و تخیر قائل به این هستیم که اگر شک کنیم، اصل عدم حجیت است. پاسخ به آن دوست بزرگوار هم این است که اگر می‌پرسند چرا برائت یا استصحاب عدم جاری نمی‌کنید، باید گفت که در اینجا شک در حجیت وجود دارد و اصل، عدم حجیت است. برای مثال، اگر در حجیت خبر واحد شک کنیم، برائت یا استصحاب عدم جاری نمی‌شود. در چنین مواردی اصل حاکم، اصل منع است. برائت برای مواردی است که اصل حاکم وجود نداشته باشد. لذا اگر شک کنیم، کفّه به طرف منع سنگین‌تر خواهد بود.

پرسش: چرا فقها گرد هم نمی‌نشینند و اختلافات قدیمی را حل نمی‌کنند؟

پاسخ: این اشکال هم باید بگویم که این انتقاد بوی جوانی می‌دهد. گاهی اوقات مسائل علمی با نشستن، صحبت کردن، و تبادل دانش به راحتی حل نمی‌شود. در زمینه‌های غیر فقهی ممکن است تصور کنید که اگر اختلافات عمیقی وجود داشته باشد، مثلاً

در یک مسئله تاریخی یا سیاسی، بتوان با بحث و گفتگو به نتیجه رسید. حتی در موضوعات اقتصادی هم که مسئولان تصمیم‌گیر هستند ممکن است اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد. فرض کنید در یک سیستم سالم و شایسته، عده‌ای بر اساس تخصص و دلایل خود به یک راه‌حل اقتصادی معتقد باشند و عده‌ای دیگر به راه‌حلی متفاوت برسند. همه دلسوز هستند و همگی اقتصاد خوانده‌اند، اما در تشخیص مصادیق و مسائل اجتماعی یا سیاسی اختلاف نظر پیش می‌آید. بنابراین، پاسخ آن دوست گرامی این است که با نشستن و گفتگو نمی‌توان همه مسائل را حل کرد. البته اگر اخلاق رعایت شود، شاید برخی از اختلافات کاهش یابد، و من این را می‌پذیرم.

ما بر این باوریم که اگر کسی واقعاً در این مناظرات حضور پیدا کند، چه بین فقهای شیعه، چه بین فقیه و غیر فقیه، و حتی بین فقیه و روشنفکر یا دو روشنفکر، ممکن است برخی اختلافات کم شود. اما انتظار اینکه تمام اختلافات حل شود، واقع‌بینانه نیست. اگر کسی نظر مشهور را حجت نداند، نمی‌تواند بگوید من این نظر را می‌پذیرم. احترام گذاشتن به نظر مشهور خوب است، ولی بحث و مناظره همیشه ادامه خواهد داشت و اختلافات از بین نخواهد رفت. حتی اگر امام عصر (عج) هم ظهور کنند، باز برخی بحث‌ها و نکات ادامه خواهد داشت، و باب اجتهاد بسته نمی‌شود. از قرائنی هم می‌توان نتیجه گرفت که این باب بسته نخواهد شد.

شرط یازدهم

الحادی عشر: أن لا يكون مقبلاً على الدنيا و طالباً لها. مكباً عليها مجداً في تحصيلها.

نیازی نیست که زیاد وقت بگذارید برای اینکه بفهمید دقیقاً فرق بین «مقبلاً»، «طالباً»، «مکباً» و «مجداً» چیست. آنچه مسلم است، این است که مراد واضح است: مجتهد نباید آن‌چنان دنبال دنیا باشد که به معنای واقعی کلمه مقبل و مکب بر دنیا شود، و در تحصیل دنیا جدیت به خرج دهد. شک نکنید که جناب صاحب عروه این عبارات را از روایت احتجاج گرفته است: «من كان من الفقهاء سائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه»، که خود ایشان نیز به این روایت اشاره کرده است.

در این شرط سه بحث عمده وجود دارد. اولین بحث این است که مراد سید از این شرط دقیقاً چیست. ایشان قبلاً در شرط چهارم بحث عدالت را بیان کرد. لذا وقتی شرط یازدهم مطرح می‌شود، باید متفاوت از عدالت که در شرط چهارم بیان شده، باشد. سوالی که پیش می‌آید این است: آیا مراد از اقبال به دنیا، اقبال به دنیای حلال است یا دنیای حرام؟ در روایت آمده که «حب الدنيا رأس كل خطيئة» (عشق به دنیا سرآغاز هر گناه است). آیا این روایت درباره دنیای حلال صحبت می‌کند یا دنیای حرام؟ شک نکنید که منظور از «حب الدنيا» همان دنیای حلال است، چرا که اگر عشق به دنیای حلال در دل جای گیرد، انسان را دچار مشکلات می‌کند. ابتدا این عشق با توجهات کوچک وارد می‌شود و سپس فرد را به مسیرهایی می‌کشاند که دیگر ابایی از مسائل نخواهد داشت، و این جاست که خطرناک می‌شود.

مرحوم امام خمینی (ره) از مرحوم استادش شاه‌آبادی بزرگ نقل کرد که می‌فرمود: احساس کردم نسبت به یکی از فرزندانم علاقه زیادی پیدا کرده‌ام. او می‌گفت که آن قدر ریاضت کشیدم تا این محبت را تعدیل کنم، چرا که می‌ترسیدم ابلیس از همین علاقه شدید در لحظه احتضار سوءاستفاده کند. این جمله نشان‌دهنده اهمیت این موضوع است.

اینجا باید سؤال کنیم: منظور صاحب عروه از اقبال به دنیا، آیا در وجه حلال آن است یا حرام؟ ابتدا ببینیم علما چه گفته‌اند، و بعد از آن نظر خود را مطرح کنیم.

سؤال دوم این است: اگر این شرط با عدالت فرق دارد، که به نظر می‌رسد همین‌طور است، سه نکته را باید روشن کنیم:

1. مراد از این عبارت چیست؟

2. دلیل این شرط چیست؟

3. آیا خبر احتجاج از امام عسکری (ع) برای استدلال صلاحیت دارد یا نه؟

یکی از آقایان حاشیه‌ای بر این بحث دارد؛ مرحوم آقا سید ابراهیم استهباناتی است که از محشین عروه‌الوثقی بوده، همزمان با آیت‌الله بروجردی در نجف حضور داشته و در آنجا بسیار مورد توجه و اعتنا بوده است. هرچند که در ایران، با وجود آیت‌الله بروجردی، ایشان آن شهرتی را که شاید شایسته‌اش بود، پیدا نکرد. مرحوم استهباناتی در حاشیه‌اش می‌گوید: مراد سید از این

عبارت که مقبل به دنیا نباشد، طالب دنیا نباشد، به معنای ورع و زهد است، و این مفهومی بالاتر از عدالت است.

ایشان در این عبارت به دو سؤال پاسخ می‌دهد: نخست اینکه مراد از اقبال، اقبال به دنیای حرام نیست؛ چون بیان می‌کند که منظور زهد و ورع است، و زهد و ورع در حیطه حرمت بحث نمی‌شود. دوم اینکه این شرط همان عدالت نیست، بلکه چیزی فراتر از آن است.

ایشان در ادامه می‌فرماید که این معنا تنها از روایت احتجاج به دست نمی‌آید. روایات دیگری نیز داریم که به این موضوع اشاره دارند، مانند این حدیث: «إِذَا رَأَيْتَ الْعَالَمَ مُحِبًّا لِدُنْيَاهُ فَاتِّهِمُوهُ عَلَيَّ دِينَكُمْ»؛ اگر عالمی را دیدید که به دنیا عشق می‌ورزد، بر دین خودتان از او بترسید. این یعنی اینکه حب دنیا در عالمی می‌تواند دین او را به مصلحت‌های دنیوی گره بزند.

قصد ندارم خیلی به مباحث اخلاقی وارد شوم، هرچند پرداختن به اخلاق همیشه برای انسان توفیقی است. اما نکته مهم این است که خطر آن‌جاست که انسان به تدریج و به‌صورت نامحسوس به دنیا کشیده می‌شود؛ مانند موریانه‌ای که به آرامی وارد زندگی فرد می‌شود و همه چیز را می‌خورد. اگر شیطان از ابتدا فهرستی از کارهای شیطانی ارائه می‌داد و از ما می‌خواست انتخاب کنیم که آیا می‌خواهیم پیرو او باشیم یا نه، قطعاً کسی حاضر نمی‌شد در حزب ابلیس باشد و همه را تیک بزند. اما شیطان این‌گونه عمل نمی‌کند.

آیه نیز بسیار تأمل‌برانگیز است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (و چون به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما فقط اصلاح‌گر هستیم). آیه بعدی می‌گوید: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (آگاه باشید، اینان خود مفسدانند، ولی نمی‌فهمند). قرآن نمی‌گوید که این افراد می‌دانند مفسد هستند، بلکه می‌گوید آن‌ها نمی‌دانند، و این نکته مهمی است.

یک حاشیه دیگر از آقاسید ابوالحسن اصفهانی داریم. ایشان به سید صاحب عروه می‌فرماید: اگر منظورتان از «اقبال به دنیا» به شکل حرام است، این با عدالت منافات دارد و موجب فسق می‌شود و به شرط عدالت بازمی‌گردد. اما اگر اقبال به وجه حلال باشد، اشکالی ندارد و وجهی برای ذکر این شرط نیست.

آقاسید ابوالحسن اصفهانی شخصیت بسیار بزرگی است و مرجعی بود که مدت طولانی‌ای مرجعیت داشت. برخی علما یک یا دو سال در اوج شهرت هستند و بعد ستاره‌شان غروب می‌کند، اما سید ابوالحسن اصفهانی یکی از طولانی‌ترین دوره‌های مرجعیت را داشت و به‌طور وسیع و مطلق مورد توجه بود. زمانی که فرمانده انگلیسی متفقین نزد او آمد، یک چک برای ایشان آورد و گفت: این برای جبران خسارت مسلمانان هند است که در جنگ آسیب دیده‌اند؛ این را بپذیرید و برای کمک به آن‌ها خرج کنید. آقاسید ابوالحسن اصفهانی چک را گرفت و کنار گذاشت، سپس به یکی از شاگردانش دستور داد: برو از فلان حاجی مبلغ این چک را بگیر. او نیز سریع رفت و همان مبلغ را از یکی از بازاریان نجف یا بغداد تهیه کرد و آورد. ایشان آن مبلغ را به صورت چک دیگری روی چک انگلیسی گذاشت و به فرمانده گفت: «این را شما ببرید و خودتان خرج کنید.» این فرمانده انگلیسی بعداً در مصاحبه‌ای گفت: «ما می‌خواستیم این مرد بزرگ را بخریم، اما او ما را خرید. با همان چکی که به ما داد، ما را سبک کرد و تحقیر نمود.» فرمانده در آن مصاحبه گفت که وقتی به دیدار آقاسید ابوالحسن رفت، از عظمت شخصیت او متحیر شد و زانوی او را بوسید؛ زیرا او مسیحی بود و احساس کرد به خدمت حضرت عیسی مسیح رسیده است.

مرجعیت آقاسید ابوالحسن اصفهانی چنین جایگاهی داشت؛ جایگاهی که حتی آقای وحید خراسانی نقل می‌کنند: وقتی ایشان وارد جلسه می‌شد، همه حاضران نفسشان قطع می‌شد. در جلسات ایشان، بزرگان علمای نجف، از جمله آقای خویی، حضور داشتند. طوری که به تعبیر ایشان آقای خویی در آخر مجلس درس ایشان قرار می‌گرفتند. به هر حال، این شخص با آن تجربه و جایگاه چنین نظری دارد.

برخی از آقایان فرموده‌اند: اتصاف به این عناوین اگر بیشتر از عدالت باشد، احتیاط واجب است. مرحوم آقای فاضل لنکرانی (قدس سره) احتیاط می‌کنند و گمان می‌کنم تحت تأثیر استادشان، امام خمینی (رحمة‌الله علیه) بوده‌اند، چراکه ایشان هم در این باره، علی‌الأحوط قائل است.

مرحوم آقای مفتی الشیعه می‌گویند: مراد از اقبال به دنیا حتی اگر به صورت حلال باشد، نباید به نحوی باشد که مردم از این رفتار او برداشت کنند که با مناصب دینی و زعامت شرعی منافات دارد.

آیا اشکال دارد که یک مرجع یا مجتهد به این شکل عمل کند که بدون هیچ نشانه و شهرتی، در نهایت وزانت کار تجاری هم انجام

می‌دهد. این را می‌گویم که بدون احساسات قضاوت کنید. برخی بدون جا به جایی، به شکل سنجیده و با دقت کار می‌کنند. آقای مفتی الشیعه می‌خواهد بگوید: اگر این اقبال به دنیا به گونه‌ای باشد که با زعامت دینی منافات داشته باشد، اشکال دارد. عبارت ایشان این است: «والمکب علی الدنيا و المقبل علیها ولو بنحو الحلال، بحيث یری الناس الاقبال علی الدنيا منافیا لتولی المناصب الدینیة و الزعامة الشرعیة».

یک سؤال هنوز پاسخ داده نشده است: آیا استناد به خبر احتجاج برای تقلید درست است یا نه؟ بارها گفته‌ایم که این خبر برای استناد در تقلید اصطلاحی مفید نیست. آقای حکیم نیز می‌فرماید: هذا الخبر لیس فی التقليد فی الفروع و لا یدل علی اکثر من اعتبار الوثوق. اگر این مطلب ثابت شود، نشان می‌دهد که از این عبارت امام چیزی بیش از وثوق نمی‌توان استخراج کرد. ویژگی‌هایی که امام (ع) بیان فرمودند عبارت‌اند از: صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه و مطیعاً لأمر مولاہ. این عبارات همه کنایه از این است که شما باید به دین این عالم وثوق داشته باشید و مطمئن باشید که او شما را به راه باطل و جهنم نمی‌برد. باید اطمینان داشته باشید که این عالم دین را فدای مصالح موهوم نمی‌کند. ما هم بارها این موضوع را بیان کرده‌ایم و گفته‌ایم که به سیاق این روایت دقت کنید. حتی اگر به خط آخر استناد کنند، عبارت «فللعوام» دارد نه «فعلى العوام». روایت به این شکل است که می‌پرسد: خداوند چرا مردم یهود و نصارا را مذمت می‌کند که از عالمان خود پیروی کردند؟ اگر ما هم از علما پیروی کنیم، همان مذمت شامل حال ما خواهد شد. امام عسکری (ع) می‌فرمایند: آنها از عالمانی پیروی کردند که عالمان سوء بودند و این را با چشم خود می‌دیدند، ولی عقلشان را به کار نمی‌گرفتند. آن عالمان اهل رشوه و سوء استفاده بودند و قضاوت‌های ناعادلانه می‌کردند، و خداوند هم علما و هم پیروانشان را ملامت می‌کند. اما در اسلام و در مذهب شیعه، اگر شما عالمی (فقیه اعم از معنای اصطلاحی آن) را ببینید که دارای ویژگی‌های ذکر شده است، می‌توانید با خیال راحت از او پیروی کنید و هیچ ملامتی هم متوجه شما نخواهد بود. برای بحث تقلید اصطلاحی که واجب و تعبدی است و چه وثوق به همراه داشته باشد یا نه، اطاعت از مجتهد الزامی است، این حدیث بی‌ارتباط است. لذا استناد به این حدیث درست نیست. صاحب عروه هم ظاهراً به همین حدیث اشاره دارد و می‌گوید: «ففى الخبر» که این حدیث دلالت بر تقلید به معنای اصطلاحی ندارد. حالا بحث ما به اتمام رسید. جلسه بعد سراغ تحلیل و تحقیق می‌رویم. تحلیل به این معناست که ببینیم دقیقاً مراد از این عبارت چیست، نقد اگر لازم است انجام دهیم، و اشکالات احتمالی را بررسی کنیم. پس از ذکر اقتراح، وارد مسئله ۲۳ خواهیم شد، ان شاء الله.

الحمد لله رب العالمین